# تازه‌های اقتصاد

شنبه ۰۷ آذر ۱۴۰۵
۱۸ جمادی الثانی ۱۴۴۸
۲۸ نوامبر ۲۰۲۶
۴ صفحه
شماره ۱۷۳



۳

## مرکز پژوهش‌های مجلس:
## گرانی با دستور مهار نمی‌شود

تازه‌های اقتصادی چشم‌انداز بازار ارز در مسیر عبور از التهاب را تحلیل کرد

# راه بازگشت به ثبات ارزی

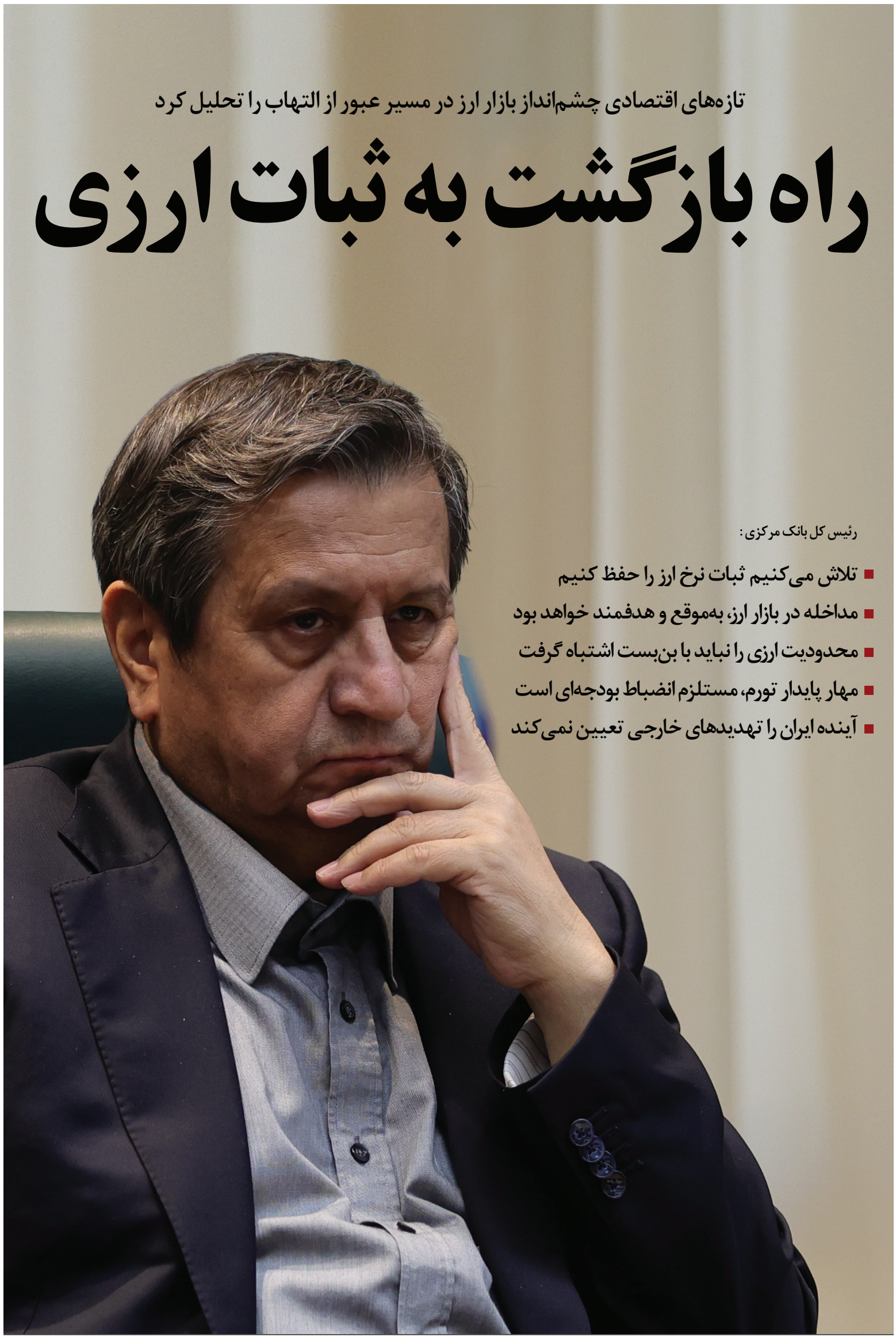

رئیس کل بانک مرکزی:

- تلاش می‌کنیم ثبات نرخ ارز را حفظ کنیم
- مداخله در بازار ارز، به‌موقع و هدفمند خواهد بود
- محدودیت ارزی را نباید با بن‌بست اشتباه گرفت
- مهار پایدار تورم، مستلزم انضباط بودجه‌ای است
- آینده ایران را تهدیدهای خارجی تعیین نمی‌کند

رئیس کل بانک مرکزی با تأکید بر آمادگی این بانک برای مداخله هدفمند در بازار ارز، از تأمین بیش از ۳۲ میلیارد دلار ارز برای واردات رسمی کشور خبر داد و اعلام کرد که محدودیت‌های ارزی به معنای بن‌بست اقتصادی نیست. هم‌زمان، فعالان و کارشناسان اقتصادی با اشاره به فشارهای ناشی از محدودیت صادرات و کاهش درآمدهای ارزی، بر ضرورت تقویت اختیارات بانک مرکزی، مدیریت هدفمند منابع، اولویت‌بندی واردات و هماهنگی دستگاه‌های اقتصادی تأکید دارند؛ مجموعه‌ای از راهکارها که می‌تواند مسیر بازگشت به ثبات ارزی را هموار کند.

بازگشت به ثبات ارزی در شرایطی که اقتصاد ایران با محدودیت‌های تجاری، کاهش درآمدهای نفتی و فشار بر منابع ارزی مواجه است، بیش از هر زمان دیگری به هماهنگی سیاست‌های اقتصادی و مدیریت انتظارات بازار وابسته شده است. در چنین شرایطی، اگرچه تأمین ارز مورد نیاز واردات و مداخله بانک مرکزی در بازار اهمیت دارد، اما کارشناسان معتقدند ثبات پایدار تنها با افزایش عرضه ارز محقق نمی‌شود و به اصلاح ساختار تقاضا، انضباط مالی و مدیریت یکپارچه سیاست‌های اقتصادی نیز نیاز دارد.

عبدالناصر همتی، رئیس کل بانک مرکزی، در یادداشتی خطاب به مردم ایران با اشاره به فشارهای اقتصادی و افزایش هزینه‌های زندگی، تأکید کرد: «از فشار سنگین گرانی و بی‌ثباتی بر زندگی شما آگاهیم. هیچ توضیح اقتصادی و هیچ ملاحظه سیاسی، مسئولیت ما را در قبال معیشت مردم و حفظ قدرت خرید آنان کاهش نمی‌دهد. مردم حق دارند نگران باشند، سؤال کنند و از مسئولان نتیجه بخواهند.»

وی با اشاره به تلاش آمریکا و اسرائیل برای تبدیل فشار اقتصادی به بی‌ثباتی اجتماعی و ناامیدی عمومی، اظهار کرد: هدف طرف‌های مقابل صرفاً محدود کردن درآمدهای کشور نیست، بلکه با تشدید التهاب در بازار ارز و دامن زدن به انتظارات تورمی، در پی القای این تصور هستند که اقتصاد ایران توان ایستادگی و اداره امور خود را از دست داده است.

رئیس کل بانک مرکزی با تأکید بر اینکه پاسخ به این فشارها باید در عملکرد اقتصادی کشور نمایان شود، تصریح کرد: محدودیت‌های ارزی واقعی است، اما نباید محدودیت را با بن‌بست اشتباه گرفت. به گفته وی، کاهش درآمدهای نفتی و دشواری انتقال منابع ارزی به معنای فقدان منابع و برنامه برای تأمین نیازهای ضروری کشور نیست. همتی با اعلام اینکه بانک مرکزی تاکنون بیش از ۳۲ میلیارد دلار ارز برای واردات رسمی کشور تأمین کرده است، افزود: این روند ادامه دارد و اولویت بانک مرکزی، تأمین نیازهای ضروری مردم و پشتیبانی از تداوم تولید است.

وی همچنین از وجود ذخایر کافی اسکناس ارزی و آمادگی بانک مرکزی برای مداخله مؤثر در بازار خبر داد و تأکید کرد: اقتدار بانک مرکزی به معنای مصرف بی‌محابای ذخایر نیست، بلکه به معنای استفاده به‌موقع، هدفمند و مؤثر از منابع و ابزارهای در اختیار است. زمان، دامنه و شیوه مداخله نیز بر اساس مصالح اقتصاد کشور تعیین می‌شود، نه فشارهای تبلیغاتی و هیجان‌های مقطعی. ادامه در صفحه۲

سرمقاله

## اولویت‌بندی ارزی فراتر از مدیریت بازار




**بهاءالدین حسینی هاشمی**
کارشناس مسائل پولی و بانکی


در شرایط جنگی، مدیریت منابع ارزی باید بر اساس اولویت‌های واقعی اقتصاد و نیازهای ضروری کشور انجام شود. در چنین وضعیتی، تأمین کالاهای اساسی، پشتیبانی از تولید داخلی، واردات مواد اولیه و تجهیزات مورد نیاز صنایع و همچنین تأمین نیازهای نظامی و دفاعی، اهمیت ویژه‌ای دارد. از این رو، لازم است سیاست‌گذار با در نظر گرفتن محدودیت منابع ارزی، میان نیازهای مختلف کشور اولویت‌بندی روشنی انجام دهد و منابع موجود را به مصارف ضروری اختصاص دهد.

نحوه تخصیص ارزهای تجاری نیز پیام مهمی برای فعالان اقتصادی و مردم دارد. زمانی که واردکنندگان برای دریافت ارز مورد نیاز واردات کالاهای صنعتی، مواد اولیه و ماشین‌آلات با صف‌های طولانی و تأخیر مواجه می‌شوند، این وضعیت می‌تواند نشانه‌ای از محدودیت منابع ارزی تلقی شود. در واقع، فعالان اقتصادی از طریق روند تخصیص ارز و مدت انتظار برای تأمین منابع، تصویری از وضعیت دسترسی کشور به ارز به دست می‌آورند. بنابراین شفافیت درباره میزان منابع و اولویت‌های تخصیص، می‌تواند به درک بهتر شرایط اقتصادی کمک کند. تداوم تحریم‌ها و به‌ویژه محدودیت‌های دریایی، هم صادرات نفت، فرآورده‌های نفتی و سایر محصولات کشور را دشوار کرده و هم هزینه واردات کالا را افزایش داده است. بخشی از کالاهایی که پیش‌تر از مسیرهای متعارف وارد کشور می‌شدند، اکنون باید با هزینه‌های بیشتر و از مسیرهای جایگزین ریلی و جاده‌ای تأمین شوند. این شرایط ضرورت صرفه‌جویی ارزی، مدیریت تقاضا و بازنگری در مصارف غیرضروری را دوچندان می‌کند. ایران با وجود برخورداری از منابع نفت، گاز و محصولات پتروشیمی، برای صادرات و دسترسی به درآمدهای ارزی خود با محدودیت‌هایی مواجه است و همین مسئله لزوم مدیریت دقیق منابع موجود را افزایش می‌دهد. در این میان، ادامه برخی رویه‌های تخصیص ارز نیازمند بازنگری جدی است. نمی‌توان از یک سو بر محدودیت منابع و ضرورت مدیریت مصارف تأکید کرد و از سوی دیگر، بدون توجه کافی به اولویت‌های کشور، تقاضاهای غیرضروری را با منابع ارزی پاسخ داد. سیاست‌گذار باید به‌صورت روشن مشخص کند چه میزان ارز در دسترس است، کدام نیازها در اولویت قرار دارند و منابع چگونه میان بخش‌های مختلف اقتصادی توزیع می‌شوند.

البته بخش مهمی از محدودیت‌های فعلی خارج از اختیار بانک مرکزی و وزارت امور اقتصادی و دارایی است و نمی‌توان این نهادها را مسئول مستقیم تحریم‌ها و محاصره تجاری دانست؛ با این حال، مسئولیت سیاست‌گذاری و مدیریت پیامدهای این شرایط بر عهده نهادهای اقتصادی است. مهم‌ترین وظیفه آنها در این مقطع، اتخاذ تصمیم‌هایی است که ضمن حفظ منابع ارزی برای نیازهای ضروری، از ایجاد التهاب و هیجان در بازار نیز جلوگیری کند. در این مسیر، اطلاع‌رسانی شفاف درباره محدودیت‌ها و دلایل تغییر در سیاست‌های تخصیص ارز اهمیت زیادی دارد؛ زیرا اعلام وجود منابع کافی در کنار تأخیرهای طولانی در تخصیص ارز، می‌تواند به افزایش بی‌اعتمادی و شکل‌گیری انتظارات منفی در میان فعالان اقتصادی منجر شود.

از سوی دیگر، نگرانی‌هایی درباره احتمال بروز ابرتورم در اقتصاد ایران مطرح می‌شود، اما تحقق چنین وضعیتی صرفاً با افزایش نرخ تورم یا رشد قیمت ارز قابل نتیجه‌گیری نیست. یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری ابرتورم، برهم خوردن شدید تعادل میان تقاضا و عرضه کالاها و کاهش جدی دسترسی مردم به اقلام مورد نیاز است. در حال حاضر، ذخایر و موجودی کالا در انبارهای دولتی و خصوصی و همچنین فروشگاه‌ها، ظرفیت مهمی برای تأمین نیازهای بازار محسوب می‌شود. بنابراین تا زمانی که کالاهای مورد نیاز مردم، به‌ویژه کالاهای اساسی، در بازار موجود باشند و کمبود گسترده‌ای در عرضه شکل نگرفته باشد، نمی‌توان صرفاً بر اساس نرخ تورم بالا از وقوع ابرتورم سخن گفت. با این حال، تداوم محدودیت‌های تجاری و ارزی در بلندمدت می‌تواند شرایط را دشوارتر کند. اگر درآمدهای ارزی کشور به میزان مورد انتظار تحقق پیدا نکند و امکان واردات مواد اولیه، کالاهای واسطه‌ای و محصولات مورد نیاز کاهش یابد، فشار بر تولید و عرضه کالاها افزایش خواهد یافت.

در کنار این مسئله، فضاسازی رسانه‌ای و ایجاد نگرانی درباره آینده اقتصاد نیز ممکن است بخشی از جامعه را به سمت خریدهای هیجانی و هجوم به بازار سوق دهد.

گزارش خبری

## نسخه درمان بیماری تامین اجتماعی چیست؟

سازمان تأمین اجتماعی برای تأمین هزینه‌های درمان میلیون‌ها بیمه‌شده و اعضای خانواده آن‌ها، به منابعی متکی است که بخش عمده آن از محل حق بیمه تأمین می‌شود. درآمدهای بیمه‌ای ارتباط مستقیمی با دستمزدها و تعداد بیمه‌پردازان دارند، اما هزینه‌های درمان تابع عوامل دیگری نیز هستند. افزایش قیمت دارو، تجهیزات پزشکی، تعرفه‌های درمانی، ورود فناوری‌های جدید و تغییر ترکیب سنی جمعیت می‌تواند هزینه‌های سازمان را با سرعتی بیشتر از درآمدهای بیمه‌ای افزایش دهد. تداوم چنین شرایطی به‌تدریج مازاد مالی سازمان را از بین خواهد برد و تأمین هزینه‌های درمان را با دشواری مواجه خواهد کرد.

مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارشی با عنوان «بررسی پایداری مالی حوزه درمان سازمان تأمین اجتماعی»، با طراحی شش سناریو، تلاش کرده است تصویری از وضعیت مالی این بخش تا سال ۱۴۳۹ ارائه کند. پژوهشگران نرخ رشد سالانه حق بیمه را براساس میانگین تورم ۲۵ سال گذشته، معادل ۲۷.۲ درصد فرض کرده‌اند، اما برای رشد هزینه‌های درمان سه نرخ متفاوت ۳۰.۲، ۳۳.۲ و ۳۷.۲ درصد در نظر گرفته‌اند. آثار تغییرات جمعیتی و ترکیب سنی استفاده‌کنندگان از خدمات درمانی نیز جداگانه در محاسبات لحاظ شده‌اند.

اختلاف میان این نرخ‌ها در نگاه اول چندان بزرگ نیست، اما انباشته‌شدن آثار آن‌ها در طول چند دهه، تصاویر متفاوتی از آینده مالی سازمان ترسیم می‌کند؛ تصاویری که از حفظ تعادل منابع و مصارف تا شکل‌گیری کسری‌های پایدار امتداد دارند.

دو معیار برای سنجش یک ناترازی

پژوهشگران برای بررسی وضعیت مالی بخش درمان از دو معیار استفاده کرده‌اند؛ تولید ناخالص داخلی و دستمزد مشمول بیمه. هرکدام از این معیارها به پرسشی متفاوت درباره ابعاد مالی تعهدات سازمان پاسخ می‌دهند.

تولید ناخالص داخلی ارزش کالاها و خدمات نهایی تولیدشده در اقتصاد کشور را در یک دوره مشخص بیان می‌کند. مقایسه هزینه‌های درمان با تولید ناخالص داخلی کمک می‌کند تا وزن این هزینه‌ها و ابعاد کسری احتمالی سازمان در مقیاس کل اقتصاد ایران مشخص شود. اگر کسری بخش درمان معادل یک درصد تولید ناخالص داخلی باشد، یعنی شکاف میان درآمدها و هزینه‌های این بخش، ارزشی معادل یک درصد تولید سالانه اقتصاد کشور دارد.

تمام تولید ناخالص داخلی البته در اختیار سازمان تأمین اجتماعی نیست و این سازمان نمی‌تواند هزینه‌های خود را مستقیماً از محل آن تأمین کند. دستمزد مشمول بیمه معیار دیگری است که ارتباط نزدیک‌تری با منابع درآمدی سازمان دارد؛ زیرا حق بیمه براساس آن محاسبه می‌شود.

محاسبات پژوهش از وجود مازاد مالی در بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی در سال پایه، حتی بدون احتساب سهم دولت، خبر می‌دهد. به‌ازای هر ۱۰۰ تومان دستمزد مشمول بیمه، ۷.۴ تومان منابع در اختیار سازمان قرار می‌گیرد که ۵.۲ تومان آن صرف هزینه‌های درمان می‌شود و ۲.۲ تومان باقی می‌ماند. دغدغه اصلی پژوهشگران، دوام این مازاد در برابر رشد هزینه‌های درمان است؛ اینکه منابع بیمه‌ای تا چه زمانی پاسخگوی تعهدات درمانی سازمان خواهند بود و تحت چه شرایطی کفه هزینه‌ها در ترازوی مالی تأمین اجتماعی سنگین‌تر خواهد شد.

سناریوی اول؛ حفظ حاشیه اطمینان

خوش‌بینانه‌ترین تصویر از آینده مالی بخش درمان به شرایطی مربوط می‌شود که هزینه‌های درمان سالانه ۳۰.۲ درصد افزایش یابند و دولت نیز سهم خود را پرداخت نکند. دولت براساس قانون موظف است معادل سه درصد دستمزد مشمول بیمه را به تأمین اجتماعی پرداخت کند که پژوهشگران یک واحد درصد از آن را سهم دولت در تأمین هزینه‌های درمان در نظر گرفته‌اند.

سازمان در سال پایه، بدون دریافت این سهم، به‌ازای هر ۱۰۰ تومان دستمزد مشمول بیمه، ۷.۴ تومان منابع در اختیار دارد که ۵.۲ تومان آن صرف هزینه‌های درمان می‌شود. وضعیت مالی بخش درمان در سال‌های ابتدایی حتی بهتر می‌شود؛ زیرا سهم هزینه‌ها از دستمزد مشمول بیمه به ۴.۸ درصد کاهش می‌یابد و مازاد بیشتری برای سازمان باقی می‌ماند.گذشت زمان اما شرایط را تغییر می‌دهد. افزایش هزینه‌های درمان به‌تدریج از حجم این مازاد می‌کاهد تا جایی که در سال ۱۴۳۹، سازمان باید از هر ۷.۴ تومان منابع خود، ۶.۴ تومان را صرف درمان کند. هنوز یک تومان باقی می‌ماند و بخش درمان وارد محدوده کسری نشده است، اما حاشیه اطمینان مالی آن نسبت به سال‌های ابتدایی کوچک‌تر شده است.مقایسه این ارقام با تولید ناخالص داخلی نیز تصویر مشابهی ارائه می‌کند. هزینه‌های درمان از ۰.۶ درصد تولید اقتصاد کشور به حدود یک درصد می‌رسند، اما منابع همچنان برای پوشش این هزینه‌ها کافی هستند. تحقق چنین وضعیتی البته از نگاه پژوهشگران مستلزم کنترل جدی هزینه‌های درمان است. متن کامل را در تازه‌های اقتصاد بخوانید

# راه بازگشت به ثبات ارزی

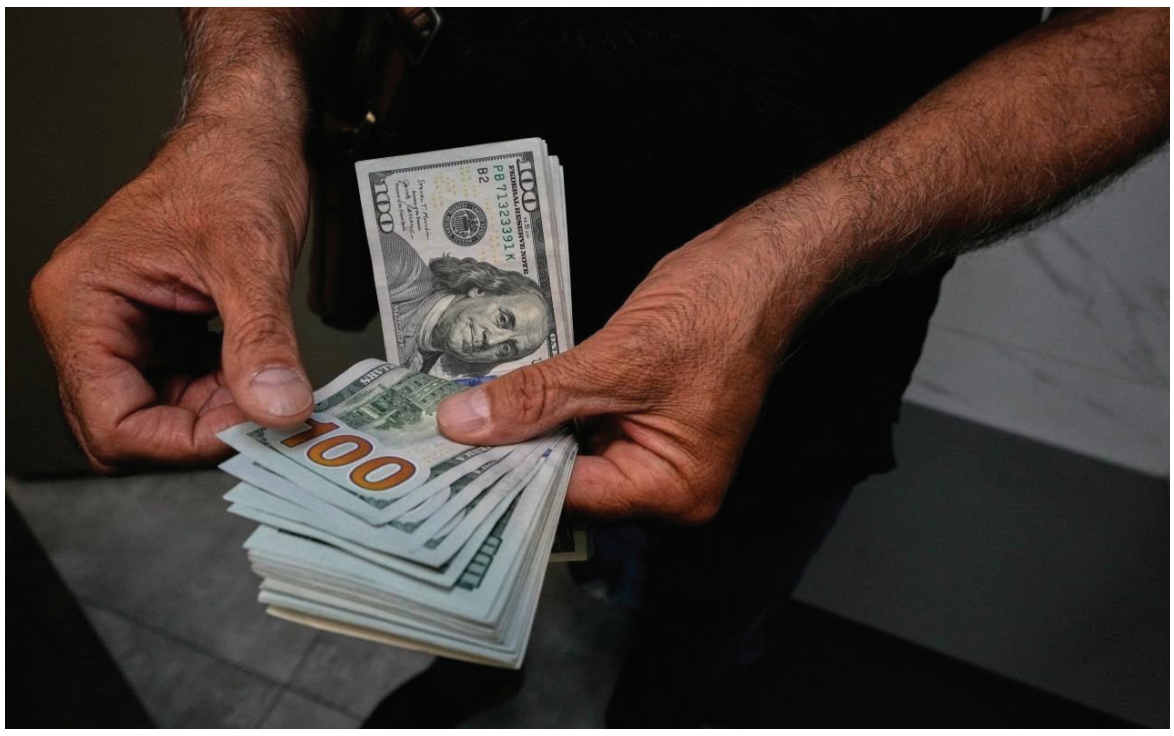

ادامه تیتریک رئیس کل بانک مرکزی در بخش دیگری از یادداشت خود، مهار پایدار تورم را نیازمند انضباط بودجه‌ای، کنترل رشد نقدینگی، اصلاح ناترازی‌های انرژی و بانکی و هماهنگی سیاست‌های پولی، مالی و تجاری دانست.

همتی با اشاره به تأثیر تحریم‌ها، محاصره نظامی، افزایش هزینه تجارت و محدودیت دسترسی به منابع بر بازار ارز و سطح عمومی قیمت‌ها، تأکید کرد که نمی‌توان همه مشکلات را به تحریم نسبت داد و از اصلاح سیاست‌های داخلی غافل شد.

وی تصریح کرد: نمی‌توان از یک‌سو بر منابع بانک مرکزی و شبکه بانکی فشار وارد کرد و از سوی دیگر انتظار داشت آثار این فشارها بر تورم و ارزش پول ملی ظاهر نشود.

رئیس کل بانک مرکزی همچنین با تأکید بر مسئولیت‌پذیری این بانک در چارچوب قانون، خاطرنشان کرد: ثبات اقتصادی حاصل عملکرد هماهنگ مجموعه سیاست‌گذاری کشور است و هیچ نهاد و دستگاهی نباید هزینه تصمیم‌های خود را به بانک مرکزی و در نهایت به قدرت خرید مردم منتقل کند.

همتی در بخش دیگری از یادداشت خود، در واکنش به ادعای وزیر خزانه‌داری آمریکا درباره فروپاشی دو هفته‌ای اقتصاد ایران، تأکید کرد که میان خواست سیاسی تحریم‌کنندگان و واقعیت اقتصاد ایران فاصله زیادی وجود دارد. به گفته وی، پاسخ مؤثر به چنین ادعاهایی نه صرفاً در موضع‌گیری سیاسی، بلکه در تأمین نیازهای مردم، استمرار فعالیت بنگاه‌ها، حفظ کارکرد نظام بانکی و نظام پرداخت و کاهش بی‌ثباتی اقتصادی نمایان می‌شود.

وی در پایان با تأکید بر ضرورت اتخاذ تصمیم‌های درست برای کاهش هزینه‌های اقتصادی بر دوش خانوارها و تولیدکنندگان، اعتماد مردم را مهم‌ترین پشتوانه عبور از شرایط کنونی دانست.

### بانک مرکزی باید فرمانده باشد

یحیی آل‌اسحاق، رئیس اتاق مشترک بازرگانی ایران و عراق، نیز با تأکید بر ضرورت تغییر رویکرد در مدیریت بازار ارز، معتقد است شرایط جنگ اقتصادی را نمی‌توان با دستورالعمل‌ها و سازوکارهای دوران عادی اداره کرد.

وی با اشاره به محدودیت‌های صادراتی، کاهش درآمدهای ارزی و فشارهای اقتصادی اظهار کرد: مواجهه با محدودیت‌های ارزی اتفاق تازه‌ای برای کشور نیست و ایران در مقاطع مختلف شرایط دشوارتری را تجربه کرده است؛ با این حال، توانسته از آن دوره‌ها عبور کند. بنابراین، عبور از شرایط کنونی نیز امکان‌پذیر است، به شرط آنکه از تجربه‌های گذشته استفاده کنیم و متناسب با شرایط امروز تصمیم بگیریم.

آل‌اسحاق با یادآوری تجربه مدیریت اقتصادی در دهه ۷۰ گفت: در زمانی که مسئولیت وزارت بازرگانی را برعهده داشتم، مجموع درآمد ارزی کشور حدود ۱۰ میلیارد دلار بود و همین منابع نیز با تعهدات و بدهی‌های مختلف مواجه بود. در آن مقطع، اقتصاد علاوه بر محدودیت منابع ارزی، با پیامدهای جنگ، نیازهای بازسازی و نوسازی، سرمایه‌گذاری و تورم قابل‌توجه روبه‌رو بود.

وی افزود: با وجود این محدودیت‌ها، نظامی برای کنترل بازار و تأمین کالاهای اساسی شکل گرفت و توانستیم نوسانات بازار را در محدوده قابل‌کنترلی نگه داریم. این تجربه نشان می‌دهد که حتی با منابع محدود نیز می‌توان بازار را مدیریت کرد.

رئیس اتاق مشترک بازرگانی ایران و عراق با بیان اینکه کشور در شرایط جنگ ارزی قرار دارد، تصریح کرد: در چنین وضعیتی نمی‌توان بازار ارز را با دستورالعمل‌ها و سازوکارهای دوران عادی مدیریت کرد. اداره شرایط جنگی با منطق اقتصاد عادی، از ابتدا یک خطای راهبردی است.

آل‌اسحاق نخستین الزام مدیریت این شرایط را شکل‌گیری فرماندهی اقتصادی دانست و گفت: همان‌طور که در میدان جنگ نمی‌توان برای هر تصمیمی منتظر اجماع و رأی‌گیری ماند، در جنگ اقتصادی نیز باید مرجع مشخصی مسئولیت هدایت و تصمیم‌گیری را برعهده داشته باشد.

وی با اشاره به نقش بانک مرکزی در مدیریت بازار ارز اظهار کرد: بانک مرکزی بر اساس قانون، مسئولیت تنظیم عرضه و تقاضای ارز را برعهده دارد و باید در شرایط فعلی نیز نقش محوری ایفا کند. البته اگر قرار است مسئولیت اصلی این حوزه با بانک مرکزی باشد، باید اختیارات و ابزارهای لازم نیز در اختیار آن قرار گیرد.

این فعال اقتصادی تأکید کرد: نمی‌توان از بانک مرکزی انتظار پاسخگویی داشت، اما همزمان دستگاه‌ها و بازیگران مختلف بازار مسیر مستقلی را دنبال کنند. مسئولیت و اختیار باید متناسب باشند تا بانک مرکزی بتواند سیاست‌های خود را اجرا کند.

### مهار تقاضای سوداگرانه

رئیس اتاق مشترک بازرگانی ایران و عراق با اشاره به اینکه روش‌های متعارف عرضه و تقاضا به‌تنهایی پاسخگوی شرایط بحرانی نیستند، گفت: نمی‌توان تصور کرد که صرفاً با افزایش عرضه یا تزریق ارز، همه مشکلات برطرف می‌شود. باید جریان‌های اثرگذار بر عرضه و تقاضا را شناخت؛ از فعالیت‌های آشکار بازار گرفته تا عواملی که به‌صورت غیرمستقیم بر آن اثر می‌گذارند.

به گفته آل‌اسحاق، بخشی از تقاضای ارز به نیازهای واقعی تجاری مربوط است، اما تقاضای ناشی از خروج سرمایه، فعالیت‌های سوداگرانه، قاچاق، انتظارات تورمی و فضاسازی روانی نیز بر بازار تأثیر می‌گذارد. بنابراین، مدیریت بازار نیازمند شناخت دقیق این عوامل و طراحی راهکارهای جداگانه برای هرکدام است.

وی تصریح کرد: سیاست‌گذار باید بداند چه عواملی تقاضا را افزایش می‌دهند، چه جریان‌هایی بر انتظارات بازار اثر می‌گذارند و چه کسانی از نوسانات منتفع می‌شوند. پس از این شناخت، باید ابزارهای اجرایی و نظارتی متناسب به کار گرفته شوند.

آل‌اسحاق با تأکید بر ضرورت استفاده بانک مرکزی از ظرفیت‌های قانونی خود برای مدیریت بازار ارز، عمومی تحمیل می‌کند.

وی افزود: این مجموعه‌ها بخش قابل‌توجهی از منابع دولت را به شکل غیرمؤثر مصرف می‌کنند و ادامه فعالیت آنها با همین ساختار می‌تواند به اقتصاد کشور آسیب بزند. بنابراین، ساماندهی شرکت‌های زیان‌ده و کاهش هزینه‌های غیرضروری دولت از راهکارهای مهم اصلاح ساختار اقتصادی است.

این کارشناس اقتصادی با تأکید بر ضرورت مدیریت واردات اظهار کرد: در شرایطی که منابع ارزی محدود شده است، باید اولویت‌بندی دقیقی در تخصیص ارز صورت بگیرد. می‌توان واردات کالاهای غیرضروری و کالاهایی را که امکان کاهش یا کنترل آنها وجود دارد، محدود کرد و در مقابل، منابع ارزی را به تأمین نیازهای اساسی مردم، مواد اولیه تولید و کالاهای ضروری اختصاص داد.

ثابتی ادامه داد: بخشی از وابستگی‌های وارداتی کشور ریشه در سال‌هایی دارد که درآمدهای ارزی بالا بود و به‌تدریج ساختار اقتصادی به واردات وابستگی بیشتری پیدا کرد. امروز باید این وابستگی‌ها بازنگری شود و در بخش‌هایی که امکان جایگزینی یا کاهش واردات وجود دارد، اقدامات لازم انجام گیرد.

وی همچنین هماهنگی میان وزارت اقتصاد، سازمان برنامه و بودجه و سایر نهادهای اجرایی را از الزامات عبور از شرایط فعلی دانست و گفت: همراهی مجلس با دولت نیز اهمیت زیادی دارد تا سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی در تضاد با یکدیگر نباشند. اگر دستگاه‌های مختلف با برنامه‌ای منسجم حرکت کنند، حتی از منابع ارزی محدود نیز می‌توان به شکل مؤثرتری استفاده کرد.

> **مسیر بازگشت به ثبات ارزی را نمی‌توان صرفاً در مداخله قیمتی یا افزایش عرضه ارز خلاصه کرد. از یک‌سو بانک مرکزی بر برخورداری از منابع و آمادگی برای مداخله هدفمند تأکید دارد و از سوی دیگر، کارشناسان بر ضرورت تناسب اختیارات و مسئولیت‌های این بانک، مدیریت تقاضای سوداگرانه، اولویت‌بندی واردات و هماهنگی سیاست‌های اقتصادی تأکید می‌کنند.**
>
> **در این میان، مدیریت منابع ارزی باید به‌گونه‌ای باشد که هم نیازهای ضروری کشور و مواد اولیه تولید تأمین شود و هم مداخله در بازار ارز به حفظ ثبات و مهار انتظارات تورمی کمک کند. اصلاح هزینه‌های دولت، ساماندهی شرکت‌های زیان‌ده، انضباط بودجه‌ای و بازنگری در سیاست‌های اعتباری نیز مکمل این اقدامات خواهد بود. بر این اساس، ثبات ارزی نه محصول یک تصمیم مقطعی، بلکه نتیجه هماهنگی میان سیاست پولی، مالی، تجاری و تولیدی است. بانک مرکزی می‌تواند محور این سیاست‌گذاری باشد، اما تحقق آن به همراهی همه دستگاه‌های اقتصادی و اجرای یک نقشه راه مشترک وابسته است؛ نقشه راهی که در نهایت باید آثار خود را در کاهش نوسانات ارزی، استمرار تولید و حفظ قدرت خرید مردم نشان دهد.**

### تولید بدون تقاضای مؤثر احیا نمی‌شود

رئیس اتاق مشترک بازرگانی ایران و عراق در بخش دیگری از اظهارات خود، کاهش قدرت خرید خانوارها را یکی از مشکلات جدی بخش تولید دانست و گفت: مشکل اصلی بسیاری از بنگاه‌ها صرفاً تأمین مواد اولیه نیست، بلکه کاهش تقاضا و دشواری فروش محصولات نیز به مسئله‌ای جدی تبدیل شده است. بسیاری از تولیدکنندگان امکان تولید دارند، اما به دلیل تغییر شرایط بازار و کاهش قدرت خرید مردم، نمی‌توانند محصولات خود را مانند گذشته بفروشند.

آل‌اسحاق افزود: تورم موجب افزایش هزینه تأمین مواد اولیه، دستمزد، انرژی و سایر نهاده‌های تولید شده، در حالی که توان خرید مصرف‌کننده کاهش پیدا کرده است. این فاصله فشار مضاعفی بر بنگاه‌ها وارد می‌کند و انگیزه سرمایه‌گذاری را نیز کاهش می‌دهد.

وی با تأکید بر اینکه حمایت از تولید نباید صرفاً به تأمین منابع مالی و تسهیلات بانکی محدود شود، تصریح کرد: قدرت خرید و تقاضای مؤثر نیز باید افزایش یابد. اگر تولیدکننده امکان فروش محصول خود را نداشته باشد، تأمین نقدینگی و مواد اولیه به‌تنهایی مشکلات او را برطرف نمی‌کند.

این فعال اقتصادی با اشاره به ضرورت بازنگری در سیاست‌های اعتباری بانک‌ها گفت: باید مشخص شود تسهیلات پرداخت‌شده به چه بخش‌هایی اختصاص یافته و تا چه اندازه نیاز واقعی بنگاه‌ها را تأمین کرده است. معیار ارزیابی نباید فقط حجم تسهیلات باشد، بلکه اثربخشی آنها در حفظ تولید، تأمین سرمایه در گردش و ایجاد تقاضا نیز اهمیت دارد.

وی با اشاره به محدودیت منابع بانک‌ها و مشکلاتی مانند کفایت سرمایه تأکید کرد: منابع موجود باید با اولویت‌بندی مناسب تخصیص پیدا کنند و سیاست‌های اعتباری متناسب با شرایط ویژه اقتصاد بازنگری شوند.

### مداخله موثر ارزی

در کنار این دیدگاه‌ها، مسعود توکلی، معاون سابق مرکز مبادله ارز و طلای ایران، نیز با اشاره به فشار بر منابع ارزی کشور در پی جنگ و محدودیت‌های تجاری، بر ضرورت مدیریت محتاطانه منابع و مداخله هدفمند بانک مرکزی تأکید دارد.

وی اظهار کرد: دشمن پیش از آغاز جنگ نیز فشار اقتصادی و تحریم‌ها را دنبال می‌کرد، اما پس از شروع جنگ و به‌ویژه با آغاز محاصره دریایی و فشار بر کشورها برای بستن مرزها، تجارت خارجی ایران بیش از گذشته تحت تأثیر قرار گرفت.

توکلی افزود: این شرایط مسیر صادرات کشور را به‌طور قابل‌توجهی مختل کرده و زمانی که صادرات نفتی و غیرنفتی با اختلال مواجه می‌شود، ورود ارز به کشور نیز با چالش روبه‌رو خواهد شد.

معاون سابق مرکز مبادله ارز و طلای ایران با اشاره به عملکرد بانک مرکزی در مدیریت بازار ارز گفت: به اذعان اکثر کارشناسان، مدیریت بانک مرکزی در حوزه ارز تاکنون واقعاً قابل‌توجه و شایسته قدردانی بوده است؛ چراکه با وجود همه فشارها، هزینه‌های قابل‌توجه جنگ، محاصره و کاهش محسوس صادرات، تا امروز شاهد اختلاف‌ها و جهش‌های قابل‌ملاحظه در بازار نبوده‌ایم. وی با این حال هشدار داد که هرچه زمان می‌گذرد، فشار بر منابع و مجموعه بانک مرکزی افزایش پیدا می‌کند و سیاست‌گذار باید برای مدیریت این شرایط، انتخاب‌های مشخصی انجام دهد. توکلی با اشاره به تغییر اولویت‌های تخصیص ارز بانک مرکزی گفت: این بانک در یک ماه گذشته اعلام کرده است که به برخی سرفصل‌ها دیگر ارز تخصیص نخواهد داد و تمرکز خود را بر حوزه دارو و کالاهای اساسی خواهد گذاشت.

وی تأکید کرد: هرچه جنگ ادامه پیدا کند، محدودیت‌ها نیز باید افزایش یابد؛ نه لزوماً به این دلیل که منابع ارزی قابل‌اتکایی در اختیار نداریم، بلکه به این دلیل که برآورد دقیقی از زمان پایان جنگ وجود ندارد. بنابراین باید برنامه‌ریزی دقیق‌تر و سخت‌گیرانه‌تری برای مصرف منابع ارزی داشته باشیم. این کارشناس حوزه ارز با اشاره به تأثیر تغییرات نرخ ارز در بازار غیررسمی بر سایر بازارها گفت: سیاست‌گذار به این موضوع آگاه است که تغییرات قیمتی در بازار غیررسمی ارز می‌تواند به سایر بازارها جهت بدهد و از مسیر افزایش انتظارات تورمی، بر قیمت دیگر کالاها و خدمات نیز اثر بگذارد.

وی افزود: در شرایط فعلی باید بررسی کنیم که آیا منابع ارزی خود را صرف مداخله در بازار غیررسمی کنیم یا آن را به تأمین کالاهای اساسی و واردات کالاهای مهم و ضروری کشور اختصاص دهیم. این دو موضوع دو روی یک سکه هستند و پیدا کردن نقطه بهینه میان آنها کار بسیار دشواری است.

توکلی همچنین بر ضرورت تبیین محدودیت منابع ارزی برای مردم تأکید کرد و گفت: سیاست‌گذار و فعالان اقتصادی باید به‌عنوان یک مسئولیت اجتماعی، واقعیت محدودیت منابع ارزی را با مردم در میان بگذارند و توضیح دهند که در شرایط جنگی، بخشی از منابع محدود ارزی باید برای تأمین نیازهای ضروری کشور و برنامه‌ریزی برای دوران جنگ اختصاص پیدا کند.

# گرانی با دستور مهار نمی‌شود



**کلان**

**گرانی با دستور ارزان نمی‌شود؛ این شاید مهم‌ترین پیام گزارش راهبردی تازه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی درباره یکی از قدیمی‌ترین مسائل اقتصاد ایران باشد. گزارشی که با عبور از نگاه متعارف به گرانی، انگشت انتقاد را به سمت یکی از ریشه‌دارترین عادت‌های سیاست‌گذاری اقتصادی نشانه می‌رود: تلاش برای ارزان نگه داشتن قیمت‌ها به‌جای اصلاح عواملی که موجب افزایش آنها می‌شوند.**

مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارش «گرانی و راهکارهای مقابله با آن» با بررسی تجربه سیاست‌های اقتصادی ایران در پنج دهه گذشته، نشان می‌دهد که تثبیت قیمت‌ها و مقابله تعزیراتی با گران‌فروشی، از مهم‌ترین ابزارهای سیاست‌گذاران برای مواجهه با گرانی بوده است. از نرخ ارز ترجیحی و نیمایی گرفته تا قیمت بنزین، برق، گاز، گندم، دارو و حتی نرخ سود تسهیلات بانکی، در دوره‌های مختلف تلاش شده است با تعیین نرخ‌های اداری و محدود کردن تغییرات قیمت، از انتقال هزینه‌های اقتصادی به مصرف‌کننده جلوگیری شود. با این حال، تجربه چند دهه گذشته نشان می‌دهد که ثابت نگه داشتن قیمت‌های رسمی الزاماً به معنای ثبات هزینه‌های واقعی اقتصاد نیست.

جدیدترین یافته‌های مرکز پژوهش‌های مجلس در این گزارش تصریح می‌کند: «با بررسی سیاست‌های اقتصادی ایران در ۵۰ سال اخیر متوجه می‌شویم که مهم‌ترین استراتژی سیاست‌گذاران در مواجهه با مشکل گرانی، تثبیت قیمت‌های در اختیار دولت و مقابله با گران‌فروشی از طریق اقدامات تعزیراتی بوده است.» این مرکز در ادامه، مصادیق این سیاست را نیز برمی‌شمارد: «در واقع سیاست‌گذار سعی داشته قیمت کالاهای مختلف مانند حامل‌های انرژی (بنزین، گازوئیل، برق، گاز و ...)، ارز (ارز ترجیحی، نیمایی و ...)، کالاهای اساسی (گندم، دارو و ...) و حتی تسهیلات بانکی (نرخ سود) را ارزان نگه دارد و قیمت برخی دیگر کالاهای مصرفی را به صورت دستوری کنترل کند اما پر واضح است که این سیاست در سال‌های اخیر پاسخگو نبوده و مشکل گرانی همچنان به قوت خود باقی مانده است و حتی تشدید شده است.» این ارزیابی، پرسش مهمی را درباره منطق سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران مطرح می‌کند: چرا با وجود تلاش مستمر برای تثبیت قیمت‌ها، مسئله گرانی همچنان پابرجاست؟ آیا مشکل از سطح قیمت‌هاست یا از سازوکارهایی که به افزایش مستمر هزینه‌های تولید، واردات و مصرف منجر می‌شوند؟

### نه به تثبیت دستوری نرخ ارز

در نگاه نخست، تثبیت قیمت‌ها سیاستی قابل دفاع به نظر می‌رسد. وقتی قیمت ارز افزایش پیدا می‌کند، هزینه واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای بالا می‌رود و این افزایش می‌تواند به سایر بخش‌های اقتصاد منتقل شود. بنابراین سیاست‌گذار با تعیین نرخ رسمی یا اختصاص ارز ارزان تلاش می‌کند مانع انتقال تمام هزینه‌های ارزی به مصرف‌کننده شود.

اما نرخ ارز صرفاً یک عدد اداری نیست. این متغیر هم‌زمان بر قیمت کالاهای وارداتی، درآمدهای صادراتی، تصمیم‌های سرمایه‌گذاری، ترکیب تولید، تقاضای واردات و انتظارات فعالان اقتصادی اثر می‌گذارد. از این رو، تعیین دستوری نرخ ارز بدون توجه به شرایط بنیادی اقتصاد می‌تواند فاصله میان قیمت رسمی و ارزش تعادلی ارز را افزایش دهد. به بیان دیگر، تثبیت نرخ ارز در سطحی که با تورم داخلی، وضعیت تجارت خارجی، رشد نقدینگی و شرایط عرضه و تقاضای ارز سازگار نیست، الزاماً به معنای حذف فشارهای اقتصادی نیست؛ بلکه ممکن است این فشارها را به شکل دیگری در اقتصاد انباشته کند. مرکز پژوهش‌های مجلس در بخش مربوط به قیمت‌های نسبی، دقیقاً به همین مسئله اشاره می‌کند. در این گزارش آمده است: «برای مثال، قیمت‌گذاری دستوری در بازار ارز می‌تواند به انباشت عدم‌تعادل‌های اقتصادی منجر شود.»

این گزارش در ادامه توضیح می‌دهد: «پایین نگه داشتن نرخ ارز در سطحی ناسازگار با شرایط بنیادی اقتصاد برای مدت طولانی، ممکن است شکاف میان نرخ رسمی و نرخ تعادلی را افزایش دهد و در نهایت تعدیل شدید و ناگهانی نرخ ارز را ضروری کند.»

در چنین شرایطی، نرخ رسمی ارز به‌تدریج از واقعیت‌های اقتصادی فاصله می‌گیرد. تقاضا برای ارز ارزان افزایش می‌یابد، انگیزه دسترسی به منابع ارزی ترجیحی تقویت می‌شود و تخصیص ارز به‌جای آنکه صرفاً بر مبنای بهره‌وری و نیاز واقعی بنگاه‌ها صورت گیرد، می‌تواند به امتیازی اقتصادی تبدیل شود. به این ترتیب، مسئله از بازار ارز فراتر می‌رود و به ساختار توزیع منابع و فرصت‌های اقتصادی منتقل می‌شود. هرچه فاصله میان نرخ رسمی و نرخ بازار بیشتر شود، انگیزه برخورداری از ارز ارزان نیز افزایش پیدا می‌کند و همین موضوع می‌تواند زمینه شکل‌گیری رانت و تخصیص ناکارآمد منابع را فراهم کند.

### بازار با دستور تثبیت نمی‌شود

یکی از نکات مهم گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، تمایز میان دو مفهوم است که گاهی در سیاست‌گذاری اقتصادی به جای یکدیگر استفاده می‌شوند: تثبیت بازار ارز و تثبیت دستوری نرخ ارز. این دو مفهوم از نظر اقتصادی یکسان نیستند.

تثبیت بازار ارز به معنای کاهش نوسانات مخرب، جلوگیری از شوک‌های ناگهانی، مدیریت انتظارات و فراهم کردن امکان برنامه‌ریزی برای فعالان اقتصادی است. اما تثبیت دستوری نرخ ارز به معنای نگه داشتن قیمت ارز در سطحی مشخص، بدون توجه کافی به تغییرات متغیرهای بنیادی اقتصاد است.

سیاست‌گذار به‌طور طبیعی باید از نوسانات شدید ارزی جلوگیری کند؛ زیرا بی‌ثباتی بازار ارز می‌تواند تصمیم‌گیری بنگاه‌ها و خانوارها را مختل کند. اما این هدف الزاماً با تعیین یک نرخ ثابت و دفاع نامحدود از آن محقق نمی‌شود.

برای مثال، اگر تورم داخلی برای مدتی طولانی بالاتر از تورم شرکای تجاری باشد، اما نرخ اسمی ارز متناسب با این تفاوت تعدیل نشود، نرخ ارز حقیقی دچار تغییر خواهد شد. در چنین وضعیتی، قدرت رقابت تولیدکنندگان داخلی و صرفه اقتصادی صادرات و واردات نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در این شرایط، حفظ نرخ اسمی ارز ممکن است در ظاهر به ثبات منجر شود، اما در عمل عدم‌تعادل‌های جدیدی ایجاد کند که سرانجام نیازمند اصلاح خواهد بود.

مرکز پژوهش‌های مجلس درباره پیامدهای این وضعیت هشدار می‌دهد: «چنین تعدیل‌هایی می‌توانند با افزایش نااطمینانی و انتظارات تورمی، تصمیم‌گیری خانوارها و بنگاه‌ها را مختل کرده و بی‌ثباتی اقتصادی را تشدید کنند.»

بنابراین مسئله اصلی، مخالفت با ثبات بازار ارز نیست؛ بلکه پرسش درباره ابزار دستیابی به این ثبات است. آیا می‌توان با تثبیت یک عدد اداری، بازاری را که تحت تأثیر متغیرهای پولی، مالی و تجاری قرار دارد، برای مدت طولانی کنترل کرد؟

پاسخ گزارش این است که سیاست‌گذار باید به‌جای تکیه بر نرخ‌های دستوری، به سمت مدیریت بازار ارز با ابزارهای غیرقیمتی حرکت کند و مسیری قابل پیش‌بینی برای تغییرات نرخ ارز ایجاد کند. این پیشنهاد به معنای رها کردن بازار ارز یا پذیرش نوسانات بی‌قاعده نیست. برعکس، هدف آن جایگزین کردن مدیریت مبتنی بر قواعد و متغیرهای اقتصادی به‌جای دفاع از یک قیمت اداری است.

### راز شکست سیاست ارز ترجیحی

تجربه ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی یکی از نمونه‌های مهمی است که مرکز پژوهش‌های مجلس برای ارزیابی سیاست تثبیت قیمت‌ها مورد توجه قرار می‌دهد. این سیاست با هدف جلوگیری از افزایش قیمت کالاهای اساسی و حمایت از قدرت خرید خانوارها طراحی شد. منطق اولیه آن ساده بود: اگر واردکننده بتواند ارز را با نرخ پایین‌تری تأمین کند، هزینه واردات کاهش می‌یابد و این کاهش هزینه باید در قیمت نهایی کالا منعکس شود.

اما در عمل، فاصله میان نرخ ترجیحی و نرخ‌های دیگر ارز، مسئله تخصیص منابع و انگیزه‌های اقتصادی را پیچیده کرد و برخورداری از ارز ارزان به امتیازی تبدیل شد که لزوماً تمام منافع آن به مصرف‌کننده نهایی منتقل نمی‌شد.

مرکز پژوهش‌های مجلس در این باره تصریح می‌کند که سیاست ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی نه‌تنها در دستیابی به هدف خود موفق نبود، بلکه به افزایش فساد، رانت‌جویی و کاهش انگیزه تولید و افزایش واردات منجر شد. یکی از دلایل این ناکامی آن است که تخصیص ارز ارزان به واردکننده لزوماً به معنای عرضه کالا با قیمت متناسب با همان نرخ به خانوار نیست. بازوی پژوهشی مجلس در این زمینه یادآوری می‌کند: «به صورت تجربی مشاهده شده است که کالا و یا خدمات قیمت‌گذاری شده هیچ‌گاه با قیمت مصوب به دست مصرف‌کننده نرسیده و همواره مصرف‌کننده با افزایش قیمت مواجه بوده است.»

این ارزیابی، یک مسئله مهم را درباره سیاست‌های حمایتی مطرح می‌کند: اگر هدف حمایت از مصرف‌کننده است، چرا باید یارانه در نقطه ورود کالا به اقتصاد پرداخت شود، در حالی که تضمینی برای انتقال کامل منافع آن به مصرف‌کننده نهایی وجود ندارد؟

گزارش خبری

## بانک مرکزی از افزایش نرخ ارز سودی نمی‌برد

احمد اشتیاقی، تحلیلگر اقتصادی با اشاره به انتقادهای مطرح‌شده درباره عرضه اوراق سلف سکه از سوی بانک مرکزی و ادعای افزایش عمدی نرخ ارز برای فروش سکه با قیمت بالاتر، گفت: برخی کارشناسان بازار سرمایه به این موضوع هجمه وارد کرده‌اند و معتقدند بانک مرکزی عمداً نرخ ارز را افزایش داده تا بتواند سکه را با قیمت بالاتری به فروش برساند؛ در حالی که این تحلیل از نظر اقتصادی منطقی به نظر نمی‌رسد.

وی افزود: حتی اگر فرض کنیم چنین اقدامی از سوی بانک مرکزی انجام شده باشد، منفعت مالی حاصل از آن چندان قابل‌توجه نیست که این نهاد بخواهد به‌خاطر کسب درآمدی ناچیز، اعتبار خود را زیر سؤال ببرد.

اشتیاقی تصریح کرد: بانک مرکزی با ساختاری منسجم و بر اساس عوامل و متغیرهای کلان اقتصادی درباره نحوه حضور و مداخله در بازار تصمیم‌گیری می‌کند و چنین موضوعی تأثیر معناداری بر درآمدهای این نهاد ندارد. این تحلیلگر اقتصادی با تأکید بر اینکه سیاست فعلی بانک مرکزی افزایش نرخ ارز نیست، تصریح کرد: با توجه به قیمت‌های کنونی ارز، به نظر نمی‌رسد بانک مرکزی تمایلی به تداوم روند افزایشی داشته باشد. برداشت من این است که سیاستگذار بیشتر به‌دنبال ثبات نرخ ارز در محدوده قیمتی حدود ۲۶۰ تا ۲۷۰ هزار تومان است؛ بنابراین نسبت دادن افزایش نرخ ارز به برنامه بانک مرکزی برای فروش گران‌تر سکه، تحلیل دقیقی نیست.

اشتیاقی در پاسخ به پرسشی درباره انگیزه طرح چنین ادعاهایی در فضای مجازی اظهار کرد: فضای مجازی همواره محل انتشار دیدگاه‌های مختلف است و متأسفانه برخی افراد بدون برخورداری از صلاحیت و اطلاعات کارشناسی کافی، برداشت‌های شخصی خود را به‌عنوان تحلیل اقتصادی مطرح می‌کنند. این اظهارنظرها با توجه به شرایط و حساسیت‌های موجود ممکن است به‌سرعت منتشر و فراگیر شوند، اما نباید به چنین موضوعاتی بیش از اندازه بها داد. وی ادامه داد: معرفی بانک مرکزی به‌عنوان عامل افزایش نرخ ارز و جهش قیمت طلا، می‌تواند با انگیزه‌های سودجویانه همراه باشد. برخی افراد که در بازار ارز و طلا موقعیت معاملاتی دارند، با انتشار چنین مطالبی در پی اثرگذاری بر انتظارات و افزایش قیمت‌ها هستند، یعنی این افراد می خواهند بازده سرمایه گذاری خود را در دلار و طلا افزایش دهند.

این تحلیلگر اقتصادی خاطرنشان کرد: وقتی این ادعا مطرح می‌شود که بانک مرکزی با هدف افزایش قیمت سکه و جذب خریداران جدید، نرخ ارز را بالا می‌برد، در واقع این تصور ایجاد می‌شود که خود بانک مرکزی نیز به‌دنبال افزایش قیمت طلا و کسب بازده بیشتر است.

طرح و برجسته‌سازی چنین اخباری بیش از آنکه مبتنی بر تحلیل دقیق اقتصادی باشد، با اهداف سودجویانه و تلاش برای اثرگذاری بر فضای بازار انجام شود.

# تثبیت قیمت کالاهای اساسی در سه ماه آینده



**دولت**

**به نقل از پایگاه اطلاع رسانی معاون اول رییس جمهور، محمدرضا عارف در جلسه بررسی وضعیت ذخایر کالاهای اساسی و دارو، با بیان اینکه ذخایر کالاهای اساسی کشور در وضعیت بسیار خوبی قرار دارد، گفت: شرایط امروز کشور حاصل عملکرد مناسب همه دستگاه‌ها از جمله وزارتخانه‌های جهاد کشاورزی، صنعت، معدن و تجارت، امور اقتصادی و دارایی، کشور و امور خارجه، سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی است که با وفاق و همدلی در میدان حضور داشتند و با نگاه حل مسئله عمل کردند.معاون اول رئیس‌جمهور با اشاره به همراهی نهادهای عمومی، بخش خصوصی و فروشگاه‌های زنجیره‌ای با دولت در تأمین نیازهای مردم، از عملکرد استانداری‌ها نیز قدردانی کرد و افزود: استانداری‌ها در تحقق راهبرد تفویض اختیار خوش درخشیدند.**

### شجاعت رئیس‌جمهور در اتخاذ تصمیمات مهم اقتصادی گره‌گشا بود

عارف، شجاعت ذاتی و اعتقادی رئیس‌جمهور را مهم‌ترین عامل موفقیت کشور در تأمین کالاهای اساسی دانست و اظهار کرد: اقدامات دکتر پزشکیان در این مدت گره‌گشا بود و رضایت خداوند و مردم همواره محور اقدامات ایشان است.معاون اول رئیس‌جمهور افزود: من شاهد تلاش‌های شبانه‌روزی دکتر پزشکیان هستم و هرگاه وزرا موضوع مهمی درباره مسائل کشور مطرح می‌کردند، رئیس‌جمهور بلافاصله جلساتی برای بررسی و حل آن مسائل برگزار می‌کرد. عارف با اشاره به تصمیمات دولت در زمینه اصلاح ساختار اقتصادی کشور گفت: اتخاذ این تصمیمات می‌توانست مسائلی برای کشور ایجاد کند و جراحی اقتصادی نیز ممکن بود با دردهایی همراه باشد، اما رئیس‌جمهور ریسک برخی دردهای جزئی را پذیرفت و با عنایت خداوند و همراهی مردم، حتی در بخش‌هایی که نسبت به اجرای اصلاحات اقتصادی نگرانی داشتیم، عملکرد موفق‌تری حاصل شد.

وی با اشاره به نگرانی‌های اولیه درباره اصلاح قیمت بنزین، خاطرنشان کرد: با همراهی سایر قوا، بخش‌های امنیتی و شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا، تصمیمات اتخاذشده به‌خوبی اجرایی شد.معاون اول رئیس‌جمهور افزود: نتیجه این اقدامات آن بود که ایران به‌عنوان کشوری که سال‌ها تحت تحریم قرار داشت، در برابر آمریکا که مدعی ابرقدرتی است، ایستادگی کرد و اجازه نداد دشمن به اهداف خود دست یابد.

عارف: بخش خصوصی طلبکار دولت است؛ امیدواریم هرچه سریع‌تر مطالبات آن را پرداخت کنیم

معاون اول رئیس‌جمهور با قدردانی از عملکرد بخش خصوصی و همراهی فعالان اقتصادی با دولت در تأمین کالاهای اساسی گفت: بخش خصوصی طلبکار دولت است و دولت نیز بدهی‌های به‌جامانده از گذشته به بخش خصوصی را به رسمیت شناخته است. عارف با تقدیر از صبر و همراهی بخش خصوصی در زمینه دریافت مطالبات خود از دولت، ابراز امیدواری کرد که با توجه به تأکید رئیس‌جمهور، این مطالبات هرچه سریع‌تر پرداخت شود.

اثبات کردیم دست ایران در برابر محاصره دریایی دشمن بسته نیست

عارف وضعیت ذخایر کالاهای اساسی کشور را مطلوب و فراتر از میزان تعیین‌شده در مصوبات شورای عالی امنیت ملی ارزیابی کرد و گفت: مبادلات تجاری کشور نیز در وضعیت مناسبی قرار دارد و واردات کالاهای اساسی از بنادر و مبادی شرقی و غربی کشور در حال انجام است. معاون اول رئیس‌جمهور تأکید کرد: اثبات کردیم که دست ما در برابر محاصره دریایی دشمن بسته نیست. عارف همچنین بر ضرورت تداوم روند توسعه بنادر شمالی کشور و سایر مبادی ورودی تأکید کرد و افزود: دشمن باید متوجه شود که اگر محدودیت‌هایی در بنادر جنوبی ایجاد کند، کشور دچار مشکل نخواهد شد و این محدودیت‌ها را از طریق سایر مبادی مرزی جبران خواهیم کرد.

### دولت چهاردهم دولت جنگ است؛ آمادگی امروز کشور با ابتدای دولت قابل مقایسه نیست

معاون اول رئیس‌جمهور با اشاره به شرایط خاص کشور اظهار کرد: دولت چهاردهم دولت جنگ است. هیچ‌یک از دولت‌های گذشته به‌صورت مستقیم با آمریکا در جنگ نبودند، اما ما برای دفاع از خود آمادگی داشتیم و آمادگی امروز ما به‌هیچ‌وجه با ابتدای دولت قابل مقایسه نیست.عارف افزود: با تدبیر رهبر شهید انقلاب و امام سوم انقلاب و همراهی مردم، این مسیر را پیش می‌بریم. البته مشکلاتی نیز وجود دارد، اما راهکارهای ما برای حل این مشکلات بومی است.وی با بیان اینکه کشور در شرایط خاصی قرار دارد، اظهار کرد: باور من این است که دشمن دیگر از هدف سرنگونی نظام دست برداشته است و نمی‌خواهد بیش از این در تاریخ مورد تمسخر قرار گیرد که قصد سرنگونی نظامی را داشت، اما آن نظام مقاومت کرد و با قدرت بیشتری در مسائل بین‌المللی نقش‌آفرینی کرد.معاون اول رئیس‌جمهور با تأکید بر آمادگی کامل کشور برای دفاع خاطرنشان کرد: رزمندگان ما اثبات کردند که مرد میدان هستند و از سوی دیگر، ما اهل گفت‌وگو نیز هستیم.

عارف خطاب به رسانه‌ها: فراتر از جریان‌های سیاسی، عملکرد دولت را نقد و آسیب‌شناسی کنید معاون اول رئیس‌جمهور خطاب به اهالی رسانه و صاحبان قلم، خواستار انعکاس عملکرد کشور در دو تا سه سال اخیر، فارغ از گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی شد.عارف گفت: شما صاحبان قلم، فراتر از جریان‌های سیاسی، عملکرد دو تا سه سال اخیر را به تصویر بکشید و دولت را نقد و آسیب‌شناسی کنید تا روند امور اصلاح شود؛ زیرا نمی‌توانیم مدعی باشیم که شرایط کشور ایده‌آل است و مشکلاتی نیز وجود دارد.

### راهبرد ستاد تنظیم بازار، تثبیت قیمت کالاهای اساسی در سه ماه پیش رو است

عارف با اشاره به مناسبت‌های مذهبی ماه‌های رجب، شعبان و رمضان و در پیش بودن تعطیلات نوروز، بر ضرورت آمادگی کامل دستگاه‌های اجرایی برای تأمین کالاهای اساسی مورد نیاز مردم در ماه‌های آینده تأکید کرد.معاون اول رئیس‌جمهور اظهار کرد: راهبرد ما تأمین ثبات و پایداری نسبی اقتصادی است و اگر با گران‌فروشی مواجه شویم، قطعاً باید با آن برخورد کنیم.عارف با بیان اینکه راهبرد ستاد تنظیم بازار، تثبیت قیمت کالاهای اساسی در سه ماه پیش رو است، افزود: حتی افزایش یک تا دو درصدی قیمت‌ها نیز آثار روانی بر جامعه دارد و ما با همراهی تولیدکنندگان به دنبال تأمین تولید پایدار و تثبیت قیمت‌ها هستیم.

# ورود الیگارشی‌های تازه آمریکا در عرصه سیاست

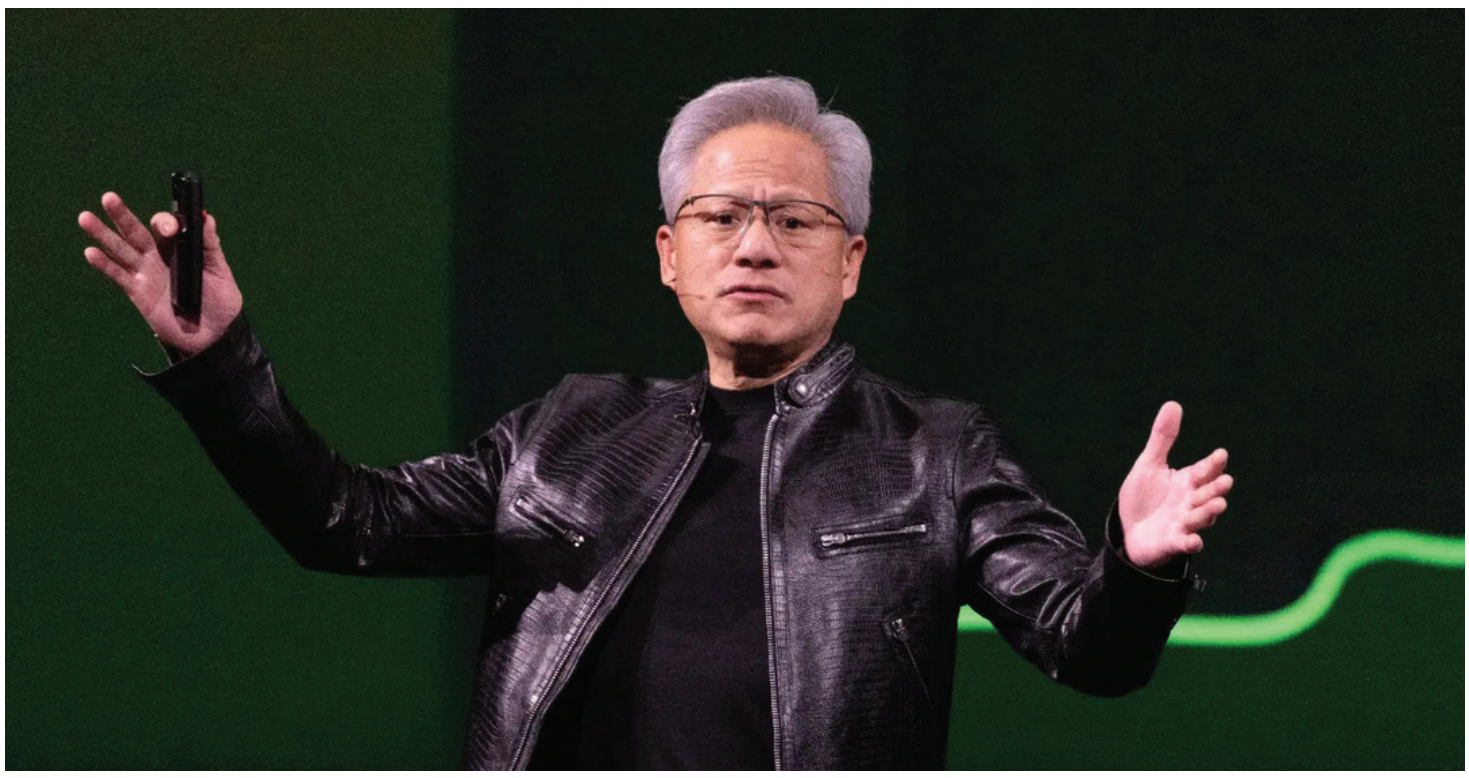

آمریکا

**اوایل هفته جاری اتفاقی روی داد که تقریباً تمامی رسانه‌ها به آن پرداختند. جنسن هوانگ، مدیرعامل مستعفی انویدیا، بنا به توصیه و فشار دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری ایالات متحده، دوباره ابقا شد. ابقای هوانگ اتفاق ساده‌ای نبوده و نیست؛ بلکه به نوشته روزنامه فایننشال تایمز، «روایت یک شبکه از سرمایه‌گذاران، مدیران فناوری و افراد بانفوذ در سیلیکون‌ولی است که با بسیج روابط سیاسی خود، برای بازگرداندن او به رأس شرکت تلاش کردند.»این ماجرا بار دیگر پرسشی اساسی را مطرح می‌کند: آیا قدرت اقتصادی غول‌های فناوری در آمریکا به اهرمی برای اعمال نفوذ بر تصمیمات سیاسی تبدیل شده است؟**

جنسن هوانگ به دلیل رابطه غیرمتعارفی که با خانم هوانگ ــ که صرفاً هم‌نام جنسن هوانگ است ــ مدیرعامل شرکت مگا اسپید داشت و به جاسوسی برای چین متهم شده بود، در ۱۲ نوامبر استعفا داد. اما کمتر از دو هفته بعد، هیئت‌مدیره انویدیا تصمیم گرفت او را دوباره به مدیرعاملی بازگرداند. این تغییر تصمیم ناگهانی حتی مدیران ارشد شرکت را نیز غافلگیر کرد.

آن‌طور که فایننشال تایمز نوشته است: «در پشت صحنه، حلقه‌ای از متحدان هوانگ تلاش کردند ترامپ و جی‌دی ونس را وارد ماجرا کنند. استدلال آن‌ها این بود که هوانگ فقط یک مدیرعامل نیست؛ او شخصاً برای سلامت صنعت هوش مصنوعی آمریکا، بازار سهام و اقتصاد آمریکا اهمیت حیاتی دارد.»

اما واقعاً در اتاق جنگی که هوانگ را بازگرداند، چه کسانی حضور داشتند؟ به نوشته این روزنامه، گروه کوچکی از متحدان هوانگ به‌سرعت دست به کار شدند. این افراد شامل تراویس کالانیک، بنیان‌گذار اوبر و از متحدان هوانگ که در بسیج شبکه سیلیکون‌ولی نقش داشت؛ گاوین بیکر، سرمایه‌گذار و مدیر صندوق و از حامیان بازگشت هوانگ؛ برد گرستنر، سرمایه‌گذار که همراه بیکر نامه‌ای علنی خطاب به هیئت‌مدیره انویدیا منتشر کرد؛ مارک اندریسن، از چهره‌های مهم سرمایه‌گذاری فناوری و شبکه نفوذ سیلیکون‌ولی؛ و جان آندرروود، مدیر گلدمن ساکس، بودند.

این گروه تلاش داشت هم به شکل علنی و هم پشت پرده، بازگشت هوانگ را به گزینه‌ای جدی تبدیل کند. این اتفاق نه‌چندان ساده، این گمانه را به ذهن متبادر می‌کند که آیا الیگارش‌های آمریکا آن‌قدر قدرت یافته‌اند که بتوانند مسیر تصمیمات را معکوس کنند؟

آن‌طور که گفته شده است، در ماجرای انویدیا دو گروه در مقابل هم در کاخ سفید قرار گرفته بودند. یک گروه معتقد بود که هوانگ باید برکنار شود و گروه دوم که قدرت بیشتری داشت، بر این باور بود که برکناری او به قدرت رقابت هوش مصنوعی آمریکا لطمه می‌زند و چین می‌تواند از این وضعیت به نفع خود بهره‌برداری کند. به همین دلیل، استدلال می‌کردند که باید او را در این جایگاه حفظ کرد.

اما می‌توان نگاه سومی را هم به این ماجرا اضافه کرد و آن، «انحصار» در اختیار این شرکت‌ها و شکل‌گیری یک الیگارشی در کنار آن است؛ لایه‌ای که به‌تدریج وارد بطن سیاسی آمریکا شده و اعمال نفوذ می‌کند. نمونه بارز آن ایلان ماسک است. الیگارشی تازه ایالات متحده توانسته است آن‌قدر قدرت بگیرد که حتی در انتخابات آمریکا نیز دخالت کند و با پول‌پاشی، اقدام به خرید رأی کند. این اتفاق در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ رخ داد که دونالد ترامپ به قدرت رسید و قرار بود در انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا نیز تکرار شود؛ اما برخلاف خواست آن‌ها، دموکرات‌ها توانستند آرا را جذب کنند. ایلان ماسک، به‌عنوان الیگارش بزرگ، این شکست را پذیرفت و به آن اعتراف کرد. بااین‌حال، ماجرای انویدیا و بازگشت هوانگ به مدیرعاملی این شرکت، از قدرت دیگری در میان این الیگارشی‌های تازه حکایت دارد.

**اما این گروه چگونه توانسته‌اند قدرت را به دست بگیرند؟**

برای درک این تحول، باید ابتدا به منشأ قدرت این شرکت‌ها نگاه کرد. الیگارشی جدید آمریکا صرفاً متشکل از ثروتمندانی نیست که با پول خود وارد سیاست شده‌اند؛ بخش مهمی از قدرت آن‌ها از تسلط بر فناوری‌هایی ناشی می‌شود که اقتصاد، ارتباطات، داده‌ها و حتی امنیت ملی را به خود وابسته کرده‌اند. این وابستگی، قدرت اقتصادی را به اهرمی برای نفوذ سیاسی تبدیل می‌کند؛ اهرمی که می‌تواند در تعیین مقررات، جهت‌گیری دولت و تصمیمات راهبردی کشور اثرگذار باشد. برای فهم چگونگی شکل‌گیری چنین قدرتی، باید به ساختار انحصار در اقتصاد فناوری بازگشت.

حدود یک هفته پیش، اقتصاددان آمریکایی به نام «مردخای کورتس» یادداشتی در پراجکت سیندیکیت نوشت که عنوان آن جالب بود: «آنچه آدام اسمیت از قلم انداخت». سال ۲۰۲۶، دویست‌وپنجاهمین سالگرد انتشار کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت بود.

به اعتقاد کورتس، «با وجود تمام نکات درستی که پدر بنیان‌گذار علم اقتصاد بیان کرد، او نتوانست ببیند که چگونه نوآوری‌های فناورانه به انحصاری شدن بازار منجر می‌شوند. اگر هوش مصنوعی به حال خود و به دست نامرئی بازار سپرده شود، تقریباً به‌طور قطع نابرابری اقتصادی و سیاسی را افزایش خواهد داد، به دوقطبی شدن عمیق‌تر جامعه دامن می‌زند و دموکراسی را بیش از پیش تضعیف خواهد کرد.» در واقع، آنچه این اقتصاددان مطرح می‌کند، این است که جایی که یک بنگاه بر بازار مسلط شود، «دست نامرئی» مشهور اسمیت از کار می‌افتد و به عملکرد اقتصادیِ به‌طور دائمی ضعیف‌تر منجر می‌شود.

**چرا و چگونه این اتفاق می‌افتد؟**

ریشه این ماجرا به اوایل دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد؛ زمانی که رونالد ریگان در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز شد و برخوردی دگماتیک با نوآوری‌های فناورانه نیز شکل گرفت.

مردخای کورتس پیامدهای این برخورد دگماتیک را این‌گونه توضیح می‌دهد: «نخست، نوآوری‌ها باعث اوج‌گیری نابرابری اقتصادی می‌شوند، به‌گونه‌ای که سودهای انحصاری به‌طور دائمی تا ۲۵ درصد از درآمد شرکت‌ها را تشکیل می‌دهند. دوم، همین نوآوری‌ها نیروهایی را آزاد می‌کنند که دموکراسی را تضعیف کرده و نهادهای آن را سست می‌سازند. دست‌کم به مدت یک قرن، به آمریکایی‌ها گفته شده است که آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی دو روی یک سکه‌اند. با این حال، هیچ چیز نمی‌تواند تا این حد از حقیقت دور باشد.»

آنچه این اقتصاددان پیش‌بینی می‌کند، این است که «تا زمانی که سیاست‌هایی برای مهار قدرت بازاری فناوری وضع نکنیم، می‌توانیم با اطمینان پیش‌بینی کنیم که هوش مصنوعی نابرابری اقتصادی و سیاسی را افزایش خواهد داد، به دوقطبی شدن عمیق‌تر جامعه دامن می‌زند و دموکراسی ما را بیش از پیش تضعیف خواهد کرد.»

**چگونه این اتفاق افتاد؟**

کورتس می‌نویسد: «اقتصاددانان مدت‌ها فرض می‌کردند که قدرت بازار کوتاه‌مدت خواهد بود: رقابت حاشیه سودها را فرسایش می‌دهد، حق ثبت اختراعات منقضی می‌شود و اسرار تجاری دوام نمی‌آورند. اجازه دادن به نوآوران برای انباشت قدرت بازاری کوتاه‌مدت، بهای ناچیزی در برابر منافع عظیم افزایش بهره‌وری تلقی می‌شد. اما این فرض دیگر معتبر نیست. شواهد از سال ۱۹۸۱ به بعد نشان می‌دهد که قدرت انحصاری نوآوران نه کوتاه‌مدت است و نه بهای ناچیزی که باید پرداخت.»

نکته عجیب این است که «برخی نوآوری‌ها در انزوا توسعه می‌یابند، در حالی که برخی دیگر جرقه‌زننده یک مسابقه رقابتی هستند. در هر دو حالت، تنها یک یا دو برنده بیرون می‌آیند؛ یعنی همان نوآورانی که از مزیت پیشگام بودن (First-mover advantage) برخوردارند. این آن‌ها هستند که استانداردهای صنعت را تعیین می‌کنند و اعتماد مصرف‌کننده را می‌سازند، حتی اگر محصولات بعدی برتر باشند؛ همان‌طور که در مورد نوارهای ویدیویی VHS رخ داد. آن‌ها اطلاعاتی درباره مصرف‌کنندگان و تأمین‌کنندگان جمع‌آوری می‌کنند، به مقیاس عملیاتی دست می‌یابند که هزینه‌های افزایشی را کاهش می‌دهد، مجوزها و دسترسی به منابع مالی را تضمین می‌کنند و مکان بهینه را برمی‌گزینند.»

آمارهایی که کورتس از فناوری‌های نوآورانه ارائه می‌دهد، تکان‌دهنده است. یکی از راهبردهای مهلکی که آن‌ها در پیش گرفته‌اند را «هضم رقیب» می‌نامم که البته کورتس آن را «تصاحب رقیب» می‌نامد.

در یادداشت کورتس آمده است: «دومین راهبرد مهلک، تصاحب رقبای بالقوه، فناوری‌های آن‌ها یا رهبرانشان است؛ از طریق آنچه «خرید برای جذب نیرو» یا Acqui-hire نامیده می‌شود. شرکت‌ها ممکن است از فناوری‌های تصاحب‌شده استفاده کنند یا آن‌ها را سرکوب کنند تا از منسوخ شدن سریع فناوری‌های خود جلوگیری کنند. مایکروسافت از سال ۱۹۸۷ تا ۲۰۲۰ تعداد ۲۳۷ شرکت را خریداری کرد و گوگل از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ تعداد ۲۳۶ شرکت را تصاحب کرد؛ آن هم به‌عنوان ابزاری برای ایجاد امپراتوری‌های فناورانه‌ای که محصولاتی را که دیگران ابداع کرده بودند، در خود ادغام می‌کردند.»

اما «سومین راهبرد برای حفظ قدرت بازار، سرکوب رقبای بالقوه از طریق اقدامات خصمانه گوناگون با هدف مانع‌تراشی در مسیر توسعه آن‌هاست؛ مانند زمانی که مایکروسافت توزیع مرورگر وب نت‌اسکیپ (Netscape) را محدود کرد. این شرکت همچنین از یک راهبرد چهارم با سیستم‌عامل ویندوز خود استفاده کرد: ساختن یک اکوسیستم به‌هم‌پیوسته حول یک سیستم‌عامل اختصاصی منحصربه‌فرد و سپس معرفی محصولات و دستگاه‌هایی که به فناوری هسته متصل هستند. این رویکرد «گره زدن و بسته‌بندی» این خاصیت را دارد که بازار یک شرکت را گسترش می‌دهد، زیرا مشتریانی که یک محصول را می‌خرند، ناچارند سایر محصولات موجود در آن پلتفرم را نیز خریداری کنند.»

آخرین یا پنجمین راهبردی که کورتس معتقد است غول‌های فناوری از آن استفاده کرده‌اند، «ساخت بانک‌های اطلاعاتی اختصاصی از مصرف‌کنندگان و تأمین‌کنندگان است که مزیتی کلیدی برای پیشبرد هوش مصنوعی محسوب می‌شود. انجام این کار به مایکروسافت، گوگل و آمازون کمک کرده است بر خدمات ابری (کلود) مسلط شوند؛ جایی که پردازش داده‌ها اکنون در آن متمرکز شده است. در نهایت، شرکت‌ها می‌توانند جایگاه خود را با برنامه‌های وفاداری مشتریان قفل کنند؛ برنامه‌هایی که اکنون همه‌گیر شده‌اند. افزون بر قدرت بازاری فناوری خود، شرکت‌های فناوری اطلاعات از صرفه‌جویی به مقیاس و اثرات جانبی شبکه نیز بهره‌مند می‌شوند که هزینه‌های افزایشی را کاهش می‌دهد. هرچه مقیاس نوآور مستقر بزرگ‌تر باشد، رقابت برای تازه‌واردان دشوارتر می‌شود.»

**چرا رقابت‌ها ناکام می‌مانند؟**

مردخای کورتس این سؤال را این‌گونه پاسخ می‌دهد: «در رقابت قیمتی عادی، بنگاه‌ها زمانی که قیمت از هزینه افزایشی فراتر می‌رود، سود انحصاری کسب می‌کنند و زمانی که به زیر آن سقوط می‌کند، زیان می‌بینند. آن‌ها به‌سادگی با تغییر نهاده‌های خود، تولید را تعدیل می‌کنند تا زمانی که قیمت برابر با هزینه افزایشی شود. در پایان، همه بنگاه‌ها زنده می‌مانند و هیچ سود انحصاری کسب نمی‌کنند.

اما رقابت فناورانه بسیار متفاوت است. این رقابت با یک بنگاه مستقر آغاز می‌شود که مالک فناوری است. رقبا به چیزی بیش از نهاده‌های تولید نیاز دارند؛ آن‌ها همچنین باید چیز بهتری اختراع کنند؛ کاری بس دشوار. حتی در آن صورت نیز، بنگاه مستقر از این مزیت برخوردار است که می‌تواند از هر یک از راهبردهای فهرست‌شده در بالا استفاده کند. نتیجه معمول این است که یک فناوری پیروز می‌شود، رقبا را از میدان به در می‌کند و یک انحصارگر را بر جای می‌گذارد. در موارد نادری که یک نوآور، انحصارگر مستقر را کنار می‌زند، انحصارگر قدرتمندتری سر بر می‌آورد.»

اما جالب اینجاست که در بسیاری از کشورها، از جمله ایالات متحده، قوانین ضدانحصار وجود دارد و قدرت بازاری فناوری تحت شمول این قوانین قرار می‌گیرد. با این حال، نحوه مدیریت این قدرت با گذشته تفاوت بسیاری دارد.

مثالی که کورتس درباره اپل می‌زند، خواندنی است: «اپل بازار گوشی‌های هوشمند را در انحصار ندارد. مصرف‌کنندگان می‌توانند برندهای دیگر را انتخاب کنند و رقبا برای ورود به بازار آزاد هستند. با این وجود، اپل فناوری خود را کنترل می‌کند که دیگران نمی‌توانند از آن استفاده کنند. برای به چالش کشیدن اپل، یک رقیب باید فناوری جدیدی اختراع کند که مصرف‌کنندگان آن را برتر از آیفون بدانند؛ کاری دشوار. به همین دلیل است که اپل می‌تواند حاشیه سودهای بسیار بالایی دریافت کند، به‌طوری که در سال ۲۰۲۱، ۴۴ درصد از درآمد جهانی گوشی‌های هوشمند را به خود اختصاص داد، در حالی که تنها ۱۵ درصد از فروش جهانی گوشی‌های هوشمند را در اختیار داشت.»

**همکاری به جای درگیری**

مردخای کورتس در ادامه یادداشت خود به نکته مهمی اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «دلیل نهایی محدود بودن رقابت فناورانه، ترجیح شرکت‌ها به همکاری است که امری قانونی است. انحصارگران مستقر از سودهای گذشته به‌عنوان یک «صندوق جنگی» استفاده می‌کنند تا چالشگران را با وسوسه کردن، از رقابت منصرف سازند. چرا باید جنگی طولانی و پرهزینه علیه یک رقیب مستقر به راه انداخت که می‌تواند جایگاه خود را به روش‌های بسیاری تقویت کند، به‌ویژه زمانی که خریداری شدن ممکن است پاداش بیشتری داشته باشد؟

یک استارتاپ موفق و ارزشمند باید میان ثروتمند شدن یک‌شبه یا به خطر انداختن همه‌چیز برای شانس کسب درآمدی حتی بیشتر، یکی را انتخاب کند. بیشتر آن‌ها تصاحب شدن را برمی‌گزینند. حتی شرکت‌های بزرگ نیز همکاری را بر درگیری ترجیح می‌دهند.

جنرال الکتریک که در سال ۱۸۹۲ تأسیس شد، حق ثبت اختراعات مربوط به اولین لامپ برقی جریان مستقیم (DC) و فناوری‌های تولید برق را به دست آورد. در سال‌های ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷، نیکولا تسلا موتور جریان متناوب (AC) را ثبت اختراع کرد و حقوق آن را به وستینگهاوس فروخت. این امر جرقه‌زننده «جنگ جریان‌ها» شد که جریان متناوب در آن پیروز شد. وستینگهاوس به جای نابود کردن جنرال الکتریک، با آن به توافقی برای اشتراک‌گذاری حق اختراع دست یافت و این دو شرکت برای نیم قرن بعدی به‌طور مشترک بازار را در انحصار خود گرفتند.»

استارتاپ‌های سیلیکون‌ولی انگیزه‌های مشابهی دارند. تقریباً همه آن‌ها به جای جایگزین کردن گوگل یا مایکروسافت، هدفشان این است که درستی ایده خود را اثبات کنند و توسط یکی از شرکت‌های پیشرو خریداری شوند.

این ترجیح در تغییر تعداد شرکت‌های سهامی عام ایالات متحده بازتاب یافته است. تعداد شرکت‌های غیرمالی با سهام معامله‌شده در بورس در پایگاه داده کامپوستت (Compustat)، طی انقلاب فناوری اطلاعات از ۳۹۱۴ شرکت در سال ۱۹۸۰ به ۷۴۲۹ شرکت در سال ۱۹۹۸ افزایش یافت و سپس تا سال ۲۰۱۶ به ۴۶۲۱ شرکت سقوط کرد. بیشتر آن ۲۸۰۸ شرکتی که ناپدید شدند، ورشکست نشدند؛ بلکه خریداری شدند، همان‌طور که بسیاری از شرکت‌های خصوصی نیز تصاحب شدند.

صنعت هوش مصنوعی امروز شواهد بیشتری از چنین همکاری‌هایی ارائه می‌دهد. مایکروسافت رقابت بالقوه با OpenAI را به یک شراکت ۱۳ میلیارد دلاری تبدیل کرد. مایکروسافت، گوگل و آمازون همگی سرمایه‌گذاری سنگینی در آنتروپیک (Anthropic) کرده‌اند و انویدیا تقریباً از هر شرکت هوش مصنوعی حمایت می‌کند. گوگل، متا، OpenAI، آنتروپیک، اپل و سامسونگ شراکت‌های چندساله‌ای با برودکام (Broadcom) برای توسعه شتاب‌دهنده‌های سفارشی هوش مصنوعی (XPU) دارند.

به‌طور مشابه، در صنعت داروسازی، شرکت‌های کوچک‌تر بیشتر پژوهش‌ها را انجام می‌دهند، با این هدف که مزایای بالینی را نشان دهند و توسط یکی از شرکت‌های بزرگ‌تر خریداری شوند. در اصل، همین امر سبب می‌شود که شرکت‌ها سودهای انحصاری به دست آورند.

به نوشته کورتس: «شرکت‌هایی که قدرت بازار به دست می‌آورند، سودهای انحصاری کسب می‌کنند و افزایش ارزش اوراق بهادار آن‌ها بازتاب‌دهنده افزایش ثروت انحصاری‌شان است. شواهد تجربی در این زمینه روشن است. اقتصادهای بازار آزاد امروز حول بنگاه‌های عظیمی می‌چرخند که هر یک بر یک یا چند بخش از بازار تسلط دارند و در آنجا سودهای انحصاری بسیار بالایی تولید می‌کنند. ثروت انحصاری عبارت است از ارزش بازاری (مارکت‌کپ) آن سودها.

بزرگی سودهای انحصاری و ثروت انحصاری بسیار عظیم است. من برآورد می‌کنم که در سال ۱۹۸۰، سودهای انحصاری و ثروت انحصاری ناچیز بود. بااین‌حال، تا سال ۲۰۱۹، سودهای انحصاری حدود ۲۴ درصد از کل درآمد ایجادشده توسط بخش شرکتی ایالات متحده را تشکیل می‌داد. در همین حال، ثروت انحصاری از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۷ به میزان ۲۵.۱ تریلیون دلار افزایش یافت؛ رقمی که بیش از نیمی از کل ارزش سهام معامله‌شده در سال ۲۰۱۷ را شامل می‌شد و احتمالاً در سال ۲۰۲۶ از ۳۵ تریلیون دلار فراتر رفته است.»

بیشتر این دستاوردها نصیب گروه کوچکی از افراد شد: نوآوران، مشاوران مالی و سرمایه‌گذاران خطرپذیری که پیش از عرضه عمومی یک شرکت، سهام آن را ارزان می‌خرند. هنگامی که نوآوری موفق می‌شود، ارزش سهام جهش می‌کند و سرمایه‌گذاران اولیه را به‌سرعت ثروتمند می‌سازد. این تنها راه انباشت ثروت هنگفت در طول یک عمر است و توضیح می‌دهد که چگونه ۷۳ درصد از ۹۸۹ میلیاردر آمریکا (تا سال ۲۰۲۶) ثروت خود را به دست آورده‌اند.

همین امر سبب شده است که الیگارشی تازه ایالات متحده به‌طور عریان وارد عرصه سیاسی شود. نکته ظریفی که مردخای کورتس در انتهای یادداشت خود به آن می‌پردازد، این است: «ثروتمندان فرصت‌های بسیاری ــ از هیئت‌مدیره مدارس محلی گرفته تا ریاست‌جمهوری ــ برای اعمال نفوذ سیاسی دارند. ایلان ماسک صرفاً مبتذل‌ترین نمونه از یک مشکل بسیار بزرگ‌تر است. احکام دیوان عالی ایالات متحده درباره تأمین مالی کارزارهای انتخاباتی، کسب قدرت سیاسی را برای ثروتمندان آسان‌تر کرده است. از دهه ۱۹۸۰، نفوذ پول و افراد فوق‌ثروتمندی مانند ماسک، پیتر تیل و میریام ادلسون به‌شدت رشد کرده‌است.»

مسئله امروز آمریکا صرفاً ظهور چند میلیاردر قدرتمند نیست؛ بلکه شکل‌گیری ساختاری است که در آن قدرت اقتصادی، به دلیل تسلط بر فناوری، داده و زیرساخت‌های حیاتی، می‌تواند به قدرت سیاسی تبدیل شود. در چنین ساختاری، انتخابات همچنان برگزار می‌شود، رقابت سیاسی ادامه دارد و نهادهای دموکراتیک ظاهراً پابرجا هستند؛ اما میزان تأثیرگذاری افراد و گروه‌ها بر تصمیمات عمومی دیگر یکسان نیست. شاید الیگارشی جدید آمریکا نه با حذف دموکراسی، بلکه با محدود کردن تدریجی قدرت واقعی آن در حال شکل‌گیری باشد.